

<p>ب سلامت بر بیاد ان نشاندند کرد</p>	<p>ککک مشکین تو از غمزدگان پاکیزه زمین</p>
<p>چو میبسی از من حال لعل دیده است چون شد دلش خورن و خورن شد آید آب از دیده بیرون شد</p>	
<h2>یکدلی و اتفاق</h2>	
<p>فلک یکست تن تنها چه میتوان کرد خیر زبان را بد آرزو کرد بند دوستی از اتفاق خیب کجمن بیوسته کرد و غور با هم در کج و سوزش شوند اتفاق چه شرح پس آنگذگی آمد از سبزه را</p>	<p>اگر دیار موافق یک زبان سازند مورچگان را چون در اتفاق دولت همه از اتفاق خیب خدر کن ز نه بار از اتفاق خیب روشن شود چراغ همه گز از اتفاق دردی یک شود و مشک که کرده با</p>
<p>حسن اتفاق با حسن جان گرفت آرزو اتفاق بهان سینه گرفت</p>	
<h2>تأمل در مناجات</h2>	
<p>در مناجات مناجات در مناجات مناجات</p>	<p>در مناجات مناجات در مناجات مناجات</p>

<p>ندانم نور نارنج از چنان است صاف شبی تخم بجز قطره آب و اندازش گوسه برود از شب کسرخ بده بدین قسط انگور</p>	<p>چراغ زرد را این روش می است و اندازش رشک که میشاد آب تا که او آب خورده از گوهر خوشی اش بجز عقده گردن حور در آن شفته ز بیباک گرم فریوه گاه راهی بر روی دلم در صبح بکشود ی</p>	<p>صفت منت</p>
<p>من خورد ز که جفاست تو معنون بودم هر دو گرمی بر سر آن افزود می</p>		

آب الیاء

یاوندگون احیاء و شکایت آن

<p>کرم بگردد و فراموش بکنایه سبزه برود سلطان خورشید و در کف این است که تو سداکت در شکایت و شکایت الله اعلم بالصواب</p>	<p>باز می کشد که سبزه زردی در آن سبزه زردی و در کف در آن سبزه زردی و در کف در آن سبزه زردی و در کف در آن سبزه زردی و در کف</p>
--	--

<p> در حضرت تو ندارد ایندین کس محتاج گداو پادشاهم کنی با صوی سپید رز سبیا هم کنی در دمه زبعا نهری و در مان ده دانه تویی هر آنچه خواهی آن ششش چشیر عطا کن زبستی طوم و عمل و نواغ و سستی محتاج جلد و زان و در ایشان نشوم تا ادر تو میرد در ایشان نشوم که جرم آماز شدگان در وجود با عید حق و خدا و نگار با تمام دل و لغت تو خور کرده کرد و در مال کشیده و باز بر جوی زمین شوم در آن ز تو خوارم و در پیش تو در آنست که در پیش تو </p>	<p> هر کس بکشد و حضرتت می دارد یارب در خلق تکبیر گاه هم کنی موئی سپید سپید کردی و کرم یارب دل ما را تو به رحمت جان این بنده چه اندک چه می باید از خالق هنر بیشتر و پستی ایمان و ایمان تندرستی یارب تو خیران کن که پریشان نشد بیست مخلوق هر روزی ده خدایندگان را نظر کن سجود گناه که بد از بندگت گناه که با برتری تو به تو رسیده گدا و در آن کرم است و لطف ساز در دلم به تو گریه می خورم در آنست که در پیش تو در آنست که در پیش تو </p>
--	---

القلم

الحمد لله الذي جعل القلم سبب لاجاب مسی سے پہنچنے کا لب مولف مولوی
 علی اختر صاحب سر شہدادت آباد کو تو ان صاحب اندرون دیوبند بلکہ وہ اہم عنایت
 چکا حق تالیف مولوی صاحب مذکور سے مطبع فیض الکریم واقع حیدرآباد وکن
 ہم سیکر دیوبند بطور حق مخطوط ہیں کہ کوئی صاحب بازار اجازت الکتب مطبع
 فیض الکریم نہ لرا نہیں کیا سے نفع کے نقصان و دہما کیسے جس قدر
 مطلوب ہوں مطبع فیض الکریم حیدرآباد وکن چہ ہا بازار فقار ملک حیدر
 آباد میں مستحق مولوی صاحب مطب لرا ہیں۔

القلم

من نظام الدین

پس آنچه روز سه بجوئی مخلوق داشت که باد شد و بنا بر عادت آن آرد سناہ مدارتو جو هاسن نشد
 باد سناہ غصه کرده بر فاسقه نیت و از ملک خود بدر کرد سناہ از کجا عبور کرده تقصیرنا بحال
 باد سناہ کرد که ابله با پیران و مورسش نیت از زمان صلح دادند که در جمع ایشان شامیت
 باد سناہ غیرت کرده سناہ نیامد مگر نزد صلح الدین سوخته بر پیرش او و لقب او و نوامیس
 سوخته عشق شقیقه نصیر الدین تبرایع دلی رفت او سناہان گرفته خود نایت فرمود و در فیم سوخته سناہ
 تبرایع الدین ناما من شده گفت در اولاد تو دلی نشود سوخته او شان گفتند سلسله نو بر باد نشود و
 بعد از کرده بعد از آن بر فاسقه گویند و از سناہ و کن یوز سناہ است که در شخص پر سسیده در
 وقت نسبت چیز سناہ فرستاده بود حال نسبت موقوف شد باریه طلمه حکم حمیت سناہ
 کرد که نسبت شادی کردن داد واپس نخواهد شد اگر نیت نسبت داد و نیت سناہ
 باقی واپس است از قسم نقد و زیور و اگر بطور عیدی و غیره که بعد نسبت میدهد سناہ
 سخاوت سناہ ارشاد شد اول که سایه است نسبت و نسبت مرتبه زیاد است نسبت
 چه بعد از خریدن بلکه نم قدم سناہ باز نکاویت آیت اتم تالی ربیک کیمت با الفس فرمود
 ارشاد کرد سناہ بخیر نداد در جهان چیز نیست - سناہ نسبت کرد نام و نشان
 چیز نیست - باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرموده است که احدی
 تو سناہ که خوب گفت قول بعد است جائے که گفته ألا کل شیء ما فی الدن باطل دین اثنا مذکور
سخن آقره الیه من جبل الوبید و علی العرش استو می و حدیث بسط علی الدن و اینها استم -
 در پیش سناہ جانے موافق ظاهر چه سناہ تا دلیل کرد آنحضرت فرمود که لفظ ایما تقم و سخن آقره
 الیه بسط علی الدن خصال باید کرد و علم و غیره را باید فهمید باز فرمود نزد علی سناہ ظاهر و باطن
 هیچ اشکالی نیست هر جا ظهورات است مستحکم همین آدمی است که واجب الفتن و
 واجب التعلیم و در زیور و کیمت در پناهنان آن در افراد خود موجود است یعنی مرتبه آن نسبت
 است مگر انسان من حیثیت انانیت هر جا موجود است و فی نفسه موجود نیست و جسم هر جا

که آن حضرت عقیقه خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست نه شنبه را نه ازا اگر کسی خود کند از طرف آسمان
خود نماید شایه که ثواب بجا در و پدر برسد ^{شخصی} سوال کرد که حضرت فرمود مسلم بالغ باید کرد با نه اخلاص
فرمود سفید منج میکند بلیل قلم زشته را سفید میگرداند ستر صورت فرعون و شاه خدیجه خاتم انبیا
فرص میدادند این استخونیز بیکسره مترانم غلبه بنا بر خدا هستند بیکه نوبت تمام باشد ^{میتواند}
با نذر استند ^{شخصی} زبانه و سپا پر سید زمره و ما بالانین ما بجا سه و غیره ستم پوشند
سابق البینه بند ستم پوشند ^{شخصی} پرسید که سخن عرفت لکن فقط عرفت ز به حدیث صحیح است
فرمود در کتاب صوفیه دهنام باید آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد است در این وقت ضعیف
غالب است باز فرمود قدر سه پاس خاطر شما بگویم از آن قیاس نماند یعنی چنانچه روح شما
بچگونه بدن نیست و همه جا هست آنگین او تقاسم در چه جا است و همه از همه است ^{سید} فرمود چنانچه
نمک است ز قونالی - اگر آنقدر هم نماند البته ^{شخصی} علامت باشد ^{شخصی} پرسید
که حدیث نا احمد بلاییم و آنها عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معنی هم کمتر
و آنچه نیست باز ^{شخصی} از معنی سخن اقرب الی من خلی الوری سوال کرد فرمود علی اقرب
علی صوفیه قرب وجودی سگوند و همچنین بجا در قرآن آمده ^{شخصی} از شان مجاهده پرسید
ارشاد شد شایسته خلیف است یعنی چهار چیز است - شیطان - نفس و خلق و دنیا
بین همه باید جنگید هر چه از زوره و نماز و نذر و خطا بگذرناست وقت و اندام آرد بسیکن
با کل تباها هم نشود چنانچه سزا بر او هم ادبم بر است دفع غصه ادبم را حکم کرد که بر است اسب و اندام
و دیده باشد بعد یک سال امتحان کند که طمانچه بر وی پیش از دست کسی زودتا ^{شخصی} گفت از
تشنه شاه مدار پرسیدند ارشاد فرمود که لیغور شای نزرگه بود که بیج الدین سارا
از زمین بودی مسلمان ساخته بودند شیوه ایشان بچند واسطه تا عهد اندر شان بردارید
ندادشان بعدین اکبر مسکن کار مدار تمام نشده بود بطلب آنحضرت در مدینه رفت و از آنجا باز
بجمنه و کرد و نایبها برود استه حکم شریف است به است داده و رکاب پی بود و با همندان هم صحبت

ننگے و سرور و تجلی الہی و نفس خود سے یا ختم آنکہ بعد چند سے ترک دنیا کریم اصل و بیخ بہن است
 مابعد ہم طفیلے ابن اشتر پید ہو کر ہم باز فرمود ہر کس کہ قصد پیروی سے میکند و بجد تمام مطالبہ البتہ
 سے یا بدریغ سے عرض کرد کہ زکاتین حدیث است فرمود و در مثل آید و نیز فرمود کہ من و حج
 یا با و حج نیز پھینچ است ہر کہ دوید گرفت نہ ہر کہ دید گرفت کار قسمت است در تذکرہ ارشاد
 شدہ سے تا چشم تو دیدیم زلال دست کشیدیم - ملاحظت تیمارہ و بیمارند لریح - در ذکر امر و
 پرستے مرزا مظہر جانپوری و در تسمیہ شان و خوشگوشے و خوشگوشے و نازک مزاجی ارشاد
 شد کہ بعد شان بجان خدمت کار کا لکیر بادشاہ بود و ہنگام تولد شان موافق معمول استہ علی
 نام کرد فرمود کہ تو جانے فرزند تو جان بجان با شہ روزے فرمود کہ حال دار استوب نام و خانقا
 فخر الدین شد ہم تو بکے یعنی مادر کار فتم درین اثنا بزرگے از بیت اللہ آہہ قدمیوس کردہ آب
 زرمز نیاز نمود از چہاریالی بسنا بر تعظیم آب فرود آمدہ استوار شدہ بعد عاٹے قدم سے نو چنان
 فرمودہ بجز سے داد و دیگر حاضران مجلس تبرک داد بزرگے فرمود مذاہبہ فرم قدر سے شوریت
 وارد این آب شیرین است شاید بسیار آمیزش کردہ اند ارشاد فرمود ما معتقدہ فائبانہ
 در حق ما ہر ایکہ بان نام باشد زرمز خواہد بود یعنی ثواب ان خواہم یافت بازار شاد شد کہ در
 حدیث صحیح آید کہ آب زرمز بہریت یکہ بنوشد اسید کہ حصول مطالبہ است و ہر کہ آب زرمز شکم
 میں بنوشد آتش و دغخ برد کار نکو اپہ کرد و بعضے تجربہ کاران سے گویند سے نویسنہ کہ آب زرمز
 نہ بکنارہ سے آید و نیز فرمودہ کہ جانوران پرندہ از بالائے سقف حرم سے پرند و نیز در مکان
 ہوا کہ داخل حرم شد پس سے گزارند و باز میگردد مرید سے عرض کرد کہ کلام خرق عادت
 ستم ذہال اسلام است فرمود در کہ شریفہ مرمن جدام نمیشود گاہے نشدہ و نخواہد شد ارشاد
 فرمود کہ بیت المقدس ہم معلق بود سیگویند بادشاہے بنا بر مساحت بعضے زمانہ وضع حمل
 جہت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ و بیت المقدس ننویسند جان ہم است
 ستر ہر سلسلہ سیگویند باز ذکر تعظیم اماکن بمیان آمدہ شخصے گفت کہ ہر شاہ مردان گروین است

موجود است عرشش هم بسم و فرشتش هم بسم و خط هم بسم است هم لهذا گفته اند که فرشت
 مرتبه گنجی ز غیبی ایند است کرده اند که اطلاق لغتاً الله برکت نباید کرد که نام مرتبه جامع است هر
 نبی که این با است ارشاد فرمود که عبادت بر کس نباید کرد و به موجب انما ایمان فرمود که در مرتبه
 ذی جلال شکست نبوت است یقین پیدا آمد و دانستن که کفایت دیگر کسی موجود نیست و فرق مرتبه
 ضروریست و هر چیز بر اشک هر چنانچه تجلی خاص بر عرش و بر پاک باید نمود و قبل ناپاک
 نباید نمود و چه سبب ارشاد شده که در وصایای او و سوره لایله که فرمود که روز بارش
 روز هفت اظرب و لو اقی آن بود و روز آفتاب روز در بار تمام روز بر سبب بارش روز شکار
 در روز نه است که شد و روز نهم مقرر کرده بود و روز فرمود باز فرمود روز و روز نهم است مردمان
 جمع شده عرص کردند که حالا چه بزرگ در مقام دنیا نباشد و اولی الامر من لازم است
 چنانچه حضرت را است دومین جبار شد و نیز گفتند که در تشریح نظام الدین اولیا نبوت شد
 که چنان مشهور شد که عالش در کتب ولایت نوشته اند از فضل الهی در روز و شام و
 مغرب و بلخ و بخارا و سمرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور
 و در کتب باست حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قندهار فیضیاب شدن ارشاد فرمود
 که در وقت محمد شاه بادشاه است و بزرگ صاحب ارشاد از هر خانواده در دلی بود و درین
 پنجم اتفاق کم میشد و چنانچه محمد شاه ایشان شاه دیدست محمد قادی بود روزی رسید نزد
 که سلسله نکاح است گفت هر چند مردم ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل نیست که شاه
 بیک خرمهره خرمهره ام و آن چنان است که روزی بنا بر ملازمت سلطان که ملازم بودم
 رفته بودم و دوپهر در موسم گزار خست شدم از صراحی دار آب طلبیدم نبود از سقه و غیره هم هم
 قریب پلاکت بودم ناگاه قریب اجمیری دروازه از سقاسک فانی گشتم یک کوزه آب که کیفیت
 یک خرمهره فروخت میشد دستیار شد میخواستم که بنویسم ساسک بلحاظ تمام باطل
 تشنگی خود طبعید و بنده نفس میخواستم لیکن غلبه کردم و آدم چون آنکس شروع نوشیدن نمود

بر آن کرده اند که سه هزار مجانب هر دو سه صد نفر - عاشقان زبده را بنشینند - هر
 روزه غش می شود شاید جرات باشد الا مردی بود شیخ را امر حقوق خود را بکسیت مخصوصا احتیاج هم تمام
 ارشاد شد در وقتی سواست فرعون بر قبر نهاد کرد و مسجد نباید ساخت. ارشاد شد
 که ده ماه می شود که تا بر نیارت سلطان الفتن رفت بودم محب کینیت بود کسی با خدا میره بره امیب
 میکن مرانگت نشد متوجه آن نبودم باز کسی سجده کرد و ظلمت آن اثر کرد کسی از جهنم شاه
 مره آن پرسید ارشاد کرد در بلخ قبر سی با صد و بیست نام شاه مردان نهادند
 سال آنکه آن جا محقرت نرسیده و کرامت بسیار مثل بر سر داکمه دفع بر من و غیره از من
 میشود و قسمه این پنجه بنین شنیده ام که در وقت عالمگیر یا امیر سیه بجمع شده گفتند
 مرده دادن در قبر رستنیان میشود ز قبور که باید ساخت که در آن شیعه باشد چنانچه
 پیور کرده مثل قدم شریف که در جنت کن هم گفتگو است. خفا نبادند ازین جا این قصه
 بعد سه ماه بموجب یاد نو که با عثمان و آن سفیدی گذاشته بودم به شست ام چون خبره
 عالمگیر رسید از کن تقید فراب ساختن آن مکان فوشت چنانچه از آب آلوده باز بعد
 مردن عالمگیر سوتی سلطنت آن سلسله با سنگ گیر در آنجا خاندان رفته رفته قبرگاه شیخان
 بیگات و غیره مکان ساخته تا در عهد مرزا نجات خان و غیره کمال و فن گرفت حال از زیارتگاه
 عوام خندان مخصوصا شیعه شده است و بسیار هجوم و میل میشود و ندوره فتوح غنی
 مجادان شده اند و حق بررگه که طلعت عابر آمدن حاجات کرده بود ارشاد شد که
 نادمانی کنه اختیاری دست مختار است مثل آنها هم گفته اند سه روز گرد جهان بگرد
 پانزده کن - گره چینی - بابی با ناله کن - میل صبح با خلاص میا بر در ما - کز کار تو بر نیاید
 انکار کن - این مقوله حضرت بجا الدین نقشبند است فرمود چه روز است در جواب
 ارشاد فرمود تا برین - پانزده سال تمام شود گوستان و میض نشد - پانزده نماز
 در روزی نرض میشود در جواب سانسله و دیگر فرمود که اگر ما بر ما مع از خاستن و شنیدن آن

دشوار است چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحاح و دیده بود که گویا سر ما برده اند و می غلطند
حضرت فرمود شیطان است که چرا بزرگواران را که دیدن تعلق از سر است چون سر نخاند چگونه دید
بعضی گفته اند که خواب موشش بود آنحضرت این تعبیر فرمود اول آنکه حضرت بود که سر است
بود خواب قابل تعبیر و با آن تعبیری که اسمعیل نام فرشته است ملک انبیا هم که آنچنین
شد نیست بگویم خدا بیشتر می بیند آنکه هم بر سر است همین است دیگر روایتی است مگر آنکه در
افعال خیر مثل حج و دو وضو غسل بشیر هیکن خوشتر است یا شد چنانچه وضو بردن یا قرآن در
کعبه یا ماقبل قس علی نه استیوم روضه دیدن و شنیدن زیارت مشاهد مشرکه کردن چنانچه
روایتی است الهی یعنی کشش قلب با جسم بے توسل اصل چنانچه انبیا را همین است باشد
فرشته را مدخل در آنحضرت را همین است فرشته فرق میان روایاتی الهی و غیره بلکه جمیع
سختی امور است مشکل است گاهی بصورت بر چیز منکر است بنیاد چنانچه خواب زبیده
خانم و تعبیر امام اعظم در مقدمه نه چنانچه در مکه شده سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
که در وقت امام جعفر صادق شخصی از سفر آموه قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
دو غم بر فرسخ زانش میگذشت متعجب شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
فرمود بسبب خبر آمدن آن تو از مقلان موئی زبانه برید فرمود عکس آن در وقت
فوج خیر قریب عهدا شخصی در خواب دید که بر تخت سوارم و طفل و غیره اسباب همراه است از حاضرت
تقسیم خدایات میکرد و ملک باهاست بخشید و منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده خوش خوش رفتن با جسد شریف هم گفته بود ایشان
حقیقت امر میدانستند اگر بگویند تعبیر سلطنت داده بود و عند الامر اجست چنان اتفاق
شد که در بازار از اسپها افتاد و پایش شکست و پیش هم کرد و گداه با او رسید و گام
بپا شد رباب شاه غفر قریب رسیدند سید گفتند فلان منصب دار را این حادثه شد تحت
راستاده کرده به ششده با فرمودند دارند تخت از دوکان گرفته پیشش عیش شاه و فوج

بیدار و خست چون نخل باطلع از بار چو بارخ میخست دارد دست خود را در مبدم آنسو می انداخت خیاطان
وزن سینه زد و چون از روی امر حاجت کرد فریاد می کشید رسید آس که آورده بود بجانفش
نداخت که پارچه بازگشت دندنی آفرار کرد که جرم سن بود و نزارش شاد شد که قریب عهد
سن نسیبانی بادشاهی مرو با شاد خواست که کتبی دیگر بنویسد که کوشش که خورد بود نسیب بسیار
بزرگ و بهتر خواهد که نسیب با شفاع این خبر بیستی و شوخی آغاز کرد و سواری نمیداد و آنجا پارو
نمی خرید و هم قیلمانان حیران شده عرض بیادشاه کردند با شاد حیران بود که ناگاه زبیر که
حکیمی دانست و فرستاد که نخل قیلمان قدیم را بزرگ چنان کردند نام شد بروفا و قطن او آنرا نسیب کردند
در جواب سالی ارشاد شد که قصد حبیب یعنی ملوک دران فرمان بیادشاه را می بر
در هستند هم بود که بر سر سینه بزنند بخوردیدن صوبه داران و غیره تعظیم میکردند و در ولایت
جهت بیبرگریبان سالی سازند پس دران انداخته می برند ارشاد شد که اگر نظام
قران در نماز نشوند مستحبین قران نمیشود اگر چه یک آیت هم باشد و در ضمن باد سیران نباید
کس نشاید در نفل مدنی ایقنه نیست تعریف خواندن قران مولوی قادری عبدالقادر و دیگر
و ترویج و تسبیحات شان در خلخال محافل بار با فرمود که کمال مرتبه تعریف نمود و در ذکر فرج اهل
دینی ارشاد شد که بنیاد قمر الدین خان عورت غسل اخیر از کتاب میگردند و بخاند دیگر نواب است
یا ممدرو پیید را هر روز گل و پان برائے عورات میرفت شخصی عمر ظمکر و دیگر با وجود شهادت
زامن مستفاده قویه هوش و حواس حضور بجا است این قوت ملک است کار شریف است
فرمود که مشهور است و به تجربه آمده که خادم عظم حدیث را اگر چه سن از صد تجاوز کند خرافت
نمیشود و حواس بر جایی باشد و بنده از خودی زمین کار مانده پس تعبیر حدیث خواب فرموده اند
پس عرض کرد که تعبیر خواب ارشاد میشود و یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آری
و را مفهوم میگردد سه قسم خواب را تعبیر نیست چنانچه خواب حادث یعنی آنچه کسب میکند
ظلمه حرارت و برودت و غلبه شیطان که تخوین میکند پس فرمود فرق قیامت خوابها

سرکه انگوری هم بود حضرت کن عالم سرکه را از میان خویش کشید و پسنیدند حضرت سلطان
 فرمود از جهت وطن جواب داد که از همین جهت ترش است پس فرمود همچنین حال
 قلبیت است باز فرمود در میان کتب حضرت چشتیه مسطور است که پیش جنازه حضرت
 سلطان المشایخ قوالان میسرودند این غزل است سرودیمینا بظهر امیروی - سختی میبری
 لبی ما میروی - اسے تماشاکاد عالم روئے تو - تو کجا بہر تاشا میروی - پس
 سلطان المشایخ را بوسه شد چنانچه دست بلند کرد حضرت کن عالم قوالان بلند کرد دست
 را در صدوق کرد و این بزرگ نماز جنازه هم خوانند **شخصی عمر فخر کرد** که آن کا ترجمہ و تفسیر در
 نماز سے رو در شاد شد کنگ صلیٰ علیہ وسلم اس کے مرتبہ دارد و ترجمہ کہ در نماز سپید شود و آواز
 ہر آید ازین نماز و نحو میرود و نصیب که خود آواز شنود و دیگران گرد و پیش نشنود یا قص نماز
 تہنیکہ دیگران ہم شنود این ناقص و نماز دو است **تجزیہ** زائستہ چہار ملک گویا ہر چہ
 جانوران است - عرب بر شتر کہ در ہمہ کاریں و گاؤں دست در سپید گردن و قاطع
 ایوان با نایب شاد است کہ چرخ انس نشود عقیم است - روزی کے محمد عارف نامی بنگ
 بعثت نمود و انہما کہ کہ ہر سبہ عمر بیت از دست بود لیکن بحال خواہے دیدہ ام کہ گویا
 بر دست بندہ گزشتہ اندہ نما عیبت نمودم ارشاد شد کہ معلوم نیست کہ یہ سلطان
 تیمور ہے یا نہ نمیکند و این روایت شاید غلط باشد مردم میگویند پس فرمودت
 او چند دشان مجوسی بود - و سواسے زریٹ حضرت بابل ہم نقتہ در بیج قوم نیست و نیو و گلف
 علیہ السلام مختون ستور میشدند سواسے حضرت ابراہیم و چہ سابق و چہ لاحق حضرت ابراہیم
 خدا برائے اعلان این رسم مختون نکرده بود حضرت ابراہیم اونا خود را ختنہ میگرد پس فرمود کہ
 تحریرت دیدہ ام کہ این داع خدا بود ابراہیم و در فریت او ہم چنان جاریت گویا خاصگان خدا
 غلام او شدند پس فرمود کہ بوس ایجاد میکند برین ترکست پس جواب ہا گفتمہ اندیکے ازینہا
 آتہ است کہ حکما میگویند ہر عضو آشوف او را کسب لذت کم میگرد و ہذا این عضو کہ مبداء

سابقه برودار شده و دست در میانرا همچین فاطمه افتد پس فرمود که سلطان عدل را درین
 زمان خیره و مذاب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه برنگرد بادستان شود
 خواهد رفت بادشاه متحیر شده بسبب جزایرت فرموده است که آنرا رقیب دراز نماند نه بار که در شهر
 برکوه نرود چنانچه بر فرموده و منتظر بود که تا گاه ابرو باد پیش آید و اندک باریند بر طرف شد
 بادشاه از بجهان پرسید که ساعت گذشته گفتند آنرا سه روز بگذرد که کشتی برنگرد در آن
 معلوم میشود چون در یافتند کشتی از ننگره نهم شده بود و پوست بادام بر آن افتاده بود و در
 مع کاسه در دست در آن بادام و بر آب جمع کشته بود کشتی میگردد و معلوم کرد که این باعث شد
 غلطی منجمان شده و نیز فرمود که سلطان محمود را با منجمان سروکار موم بود و او نهم را
 نهم کرد که هر جا که یابند یک گند چنانچه گویند نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
 کرده بر کشتی آب پر کرده نهند و بر آن نشسته چنانچه در شاه بنابر قبض رفتند یافتند
 آخرش از سخنان خصوصاً از ابوالفان و غیره پرسید که باست بعد دریافت عرض کردند
 که جو نباجو باست در شهر سن که گداد آب است و در آن مناره ایست آهنی بر آن
 مناره نشسته است بادشاه دانست که حرام نه اوه ایست جلای خواهد بود پس منادی
 کرد حاضر شد و قصه خود باز گفت هر یک گفت چون در بنوم حکما آثار ظاهر میشود چنان
 آیم که عقل معتمد نگردد و فرمودید اعتقاد است اهل اسلام از انکار نیست فرمود که ما اهل
 بر حق عقاید این نجوم است چنانچه از بعضی موارد بعضی حالات بعضی معلوم میگردد و همچنین بعضی
 علامات و قواعد نجوم حال حادثات معلوم میشود این با علامات اندسهیات نیست اگر
 ندانیم یا بظهور می آید و الا لا ذکر تا اثبات نجوم هم است مثل تاثیر آتش و غیره است یا با
 شخصی زور آمده در میان سخن عرض کرد که حضرت طلب را نماند از شاه شده است و از
 فرمود از همین جهت زمانه نهم است که همچون قطب اندین فرمود حضرت به اهلین ذکر با
 بادشاه وقت علی آمده بود در حضرت نظام الدین اولیا ضیافت کردند در میان شعرا

دیدند و باقی هیچ آسیب من نرسیده گویا کت بر دست نهاده گذرانید این نفس را در آن وقت
 با در من و شاد گردان و یاران حاصر بودند و پند و در قفسه من بهم بود که برای دروان مردم مخالفت میکردند
 عظام نمود و را بجان دزد و گوئی لشکر نوال کس آنها آورده بنقصان بجان دیدند و بر شاد
 رسیدند بر سینه بالاسف پستان هر دو گویا رسیده بودند اندکس پارچه سوخت
 شده و شرری به بدن هم رسیده بود و گویا با آن داده و حج مایه جوان من در قصه ادیم و ششم یقین طریقی را
 هر دو می شناسد که تراویح شقت بود که است تا تخم کلام اندر شاد و شد هر دو مگر تراویح سو که تراست تخم اول است دیگر غنیا
 سینا را با نام گفته بعد یک تخم تراویح باید خواند اگر پس نام شود یا بیفت پس نام و بعضی تنها حساب شما باید که
 بعد از مهله باید کرد ارشاد و شکله بعضی بقیرت آنحضرت بسیار است چنانچه آنم افضل بچو حضرت گفته خواب تو خوشد
 گویا که از بدین شما پاره گوشت قطع کرده در نهاد من نهاده اند فرمود که فاطمه حاطمه است پس خواهر بزرگ و بکنار او خواهند نه
 بچندان شد باز فرمود که صدیق اگر در آن بقیه خیر است یا درست بود چنانچه ما یک گویا خواب یک گویا در خانه مرید ما با او
 کرده اند چون آنحضرت تعالی فرمود گفته تا این آسمان بود در کس دیگر که بهترین ارض اند خوانند و نه در آنجا خفته اند
 که فرق در غیر دنیا است که بنا اتفاقا از اصل شده خیرا چه ضارب از ضرب شد و غیره می است که عارض شده است
 مشارب ابوزان قاعل و کاسر باقی بسیار بر سینه هم آمده است کا خلق المخلوق اطلاق شده گاهی بر بنا و شماره است
 ارشاد و شکله با پوش تو پوشیده نماز خواندن جائز است ثابت شده است اما آنحضرت ارشاد شد که در عهد امام شافعی امیر
 بود که در خوش خوب نمیکرد چون مردم می گفتند من پسندید روزی ما فرمود او فرست و هر چند که من خوش خوب نیستم
 تعلیم شود چون آنکس نهد است تعلیم کرد و خود هم قنیه شد فرمود طریق ارشاد چنین است به تجربه رسیده که
 بالا استقلال کسی گفته میشود قبول نمیکند مگر در ضمن باز فرمود که عمر شافعی پنجاه سال بود و عمرش با حق مکن بود از آنجا
 بسیار غمناک است و است یا ناز ارشاد و شد جمیع امام مجتهدی بودند قریب امام عظیم بسیار روزی نکی و نظر بر اول
 و امام حسن مجتهد کلان باز ارشاد شد که چنانچه رسول طریق باطن چهار اندیشه قاریه و لغت شنید و هر دو در
 جدا جدا اند چون بر طریق شان اقصیت بهم رسیده همه از بطور خود خوب اند بچنین هر چهار امام بر طریق خود خوب است
 هر یک طریقی را معرفی دارند چنانچه امام مالک و اسعیه را که صحبت با حایر استند معتمد علیه شان عمل بحدیث مدینه

جنازه و حضور مجلس علم و گرفتن توجیه که آنهم منجمه حضور مجلس علم است کرده باشد حاضر شده باشد
 و الا نادر در احتکاف سنتی بے تدور وقت نیست هم لباس به و ادای نذر واجب احتکاف معصوم
 شریف اگر نیت رمضان کرده باشد میشود و الا سه صوم در ماه دیگر او کند و ترجیفه احتکاف بی صوم
 در نعل سوائی بر صنان درست است و نذر و بعضی نه ششم قتل از احتکاف و انتقال بصره لای استناد و الا احتکاف اگر
 لهنه عند النافی و نساغت فی ذمه بسیار اشپانی اگر در داخل شود نیت احتکاف نماید تا خروج مسجد هم جائز است
 نذر کرده ارشاد شد که سکنه و فرزند را از جمله آنکه نذران با من مجتهدان داشته اند و فرزند که قابل قابلیت دست
 است از من چیزی خوانده و سکنه را با من است از جیب من بیخ کو و کان گو که ایشایان را چندان اعتقاد از
 تقویر و طوبیاریست لیکن با احتظار رجوع کرد اینچنین اتفاق افتاد که فرزندان هستند و شبین هم دوسه
 بار کرده لیکن با من بر طلق چنانچه روزی برای دیدن مولد در شهر کهنه رفت و قصد کرد بجای می مولد
 بنائی طیار کند چنانچه بنا کرده بود مگر درست نشد چنانچه حسب ذکر بر سیده بود ارشاد شد که شیرین
 انگیز سوال کرد که باعث این چیست که آب چاه شهر کهنه یعنی بعضی شیرین شده است گفتم از دو
 بهت اول آنکه چون آبادی میشود قاذورات اثر در زمین میکند بالطبع آب را داخل میکند چون
 بر آن شد آن چیز را جمع گشت باز بدستور بهتر گشت و نیز در آبادانی بر آب آه با نیامان چون
 در آن شده راه با بند گشت آب در زمین نفوذ میکند پس شیرین میگردد و باز فرمود که سئیس حساب
 که قابل دوست بود و بنده را هم طلبیده بود و سخن است که بیاید غرضیکه معرفت فصل حساب
 نه متحد کامل بود و چون منزل میکرد راضی میشد عاقله نور اسد را که خوشنویسش کامل بود بعضی که
 ملاقات کنانیه قطع گذرانیدند در آن اول اول همین نوشته بود که در اخلاق همین گفته هر گاه
 نه لیم اسد پس همین بدست خالص صاحب داد کمال اندم شدند پس فرمود که لطیفه خوب گفته بودم از علم پسند
 فتاد یکبار در فرنگ شاعری مدح بادشاه میکرد چون بادشاه شکست خورد و مدح سلاطین هم مینمود چون
 از بادشاه آمد باز بدستور حاضر شد در دزدی بادشاه گفت تو رفیق انجای هم حاضر میشدی و من می
 ضعیف عرض کرد که آنچه مدح شما میکردم اظهار توجع شمر محض مدح او ندادم بلکه ذکر تحفه و مدح است جوایش

نکونی و عراقی را گدشته هموان شسته چنین شافعی جمیع حدیث را بیج کرده آنچه از آن مرجم و صحیح انکاشته
 فل بران گدشته و امام احمد بن حنبله حدیث بنا کرده اگر مستارضین شوند ترتیب کرده بعضی جا بعضی و بعضی
 می و اگر بمقال حرام گنجایشون مذکور برسد شود چنانچه عرب گفته اند که شافعی مذہب است اگر سوسه شود چنانی شود
 به نمازین قرئینه و کلامه و عمل صحابه و هر یک از اصیباب اشتق آنحضرت بیان فرمود در یک قصه هم خوردن
 است و آنکه برائی همتسار و کلمه مخالفت هر چهار صحابه و متوسل به هر یک از ایشان و سلامت امام اجماع میفرمایند که آنچه
 شریف می آید کلیه شرایع را می نیم آید موافق می یابیم بوجهی که ما قبول نمی نمایم لیکن بی دلیل و بلکه
 را خوب نمی شناسم شاید تحسین داشته باشند یا سیا شافعی فرمود چنانچه مسئله نقص و ضواریس در ظاهر
 و اکت بران دار ولیکن خلافت قاعده کلیه یا ز فرمود که قیاس ائلی حقیقه از کسیه خود اند بر آورده بنظر
 بیخ نمیدهد بلکه آنچه خلافت اصول کلیه که قرآن شریفین حدیث شهوره باشند میشوند می پسندد اصل ابراهیم
 بلکه تاویل آن بنیاید پس فرمود که در دنیا هم چنین میکنند که آنچه در سند خود در این نوشته می یابند
 ان گور وایتان ز باد شاه کنند تاویل بنیاید پس فرمود و کوجب قواعد خود با هر چهار مذہب بیاندازند
 لیه نام حنفی و موافق قواعد حدیث و تنقیح آن مذہب شافعی چنانچه اکثر محدثین شافعی گدشته اند بگرنجاری
 با دین فرمود اگر چه بسیار بزرگ بود لیکن خطا در اجتهادش اکثر می بود چنانچه در سند رضا عت از شیخ
 همین از بخارا بد کرده بن درین محل عالی عرض کرد که تمام عرب روم حنفی اند فرمودند اکثر عرب
 روم و بخارا و بخارا حنفی مگر هند که دو حصه حنفی و سیوم افضی اند در آنجا که یارسن زنگان آنجا
 شاه علی محمد صاحب توجه شان بحال مریدی ارشاد فرمود که مقبول است از آنکه در هند آنقدر عظمت
 خدا تعالی از دیگر کجایه ارشاد شد سیاحمد از قبیلہ بنی رفاع فرزند آن حضرت صادق علی بری بودند
 در پیشینه نسبت دویم جادی الاول سنه یا الفصد و بنتاد و پشت در عمر مقتدا ارشاد شد تا چنانچه
 مده حسرت بعضی جا چنان اتفاق می افتد نام شهر و ملک یک میشود مشکل شبیه و گنجست تصحیح که تا
 و غلبت شمال کردار شافعی فرمود که این نیست لبطون دیگر متوجه است بر طرفیکه متوجه بسیار متوجه
 مدد جواب سالی ارشاد شد که اگر در احوال است اجب وقت مذہبیت بیرون نوقن بنیاید عیادت بعضی